

مردم و تحریف و تغییر امثال منظوم

دکتر حسن ذوالفقاری^۱

چکیده

یکی از انواع هنرهای مردمی امثال و حکمی است که بر زبان آنان جاری می‌شود. گاه این امثال از ذهن و زبان مردم نشأت گرفته و در جامعه جاری می‌شود و گاه برآمده از اشعار شاعران بلند پایه است. مردم آن دسته از اشعار معروف شاعران را که مضامین بکر اجتماعی و اخلاقی و اندرزی دارد به طریق مثل به کار می‌برند اما در این کاربرد دخل و تصرف‌هایی به عمد و غیرعمد می‌کنند. در این مقاله تعداد یکصد نمونه شعر تحریف یا تغییر داده شده توسط مردم از میان یکصد هزار مثل فارسی یافته‌ایم که به یکی از شیوه‌های ده گانه تبدیل یافته‌اند. قبل از آن به امثال فارسی و ارزش آنها و امثال منظوم و انواع آن اشاره‌ای کرده‌ایم.

واژگان کلیدی: ضرب‌المثل، تحریف و تغییر، امثال منظوم

مقدمه

یکی از منابع تقویت گفتار مردم امثال و حکم و اشعار معروف است. مردمان خوش ذوق به هنگام برکسی نشانیدن عقاید و افکار خود یا برای تاکید بر گفته‌ها در مقاطع حساس کلام از امثال بهره می‌گیرند. امثالی که مردم از آن استفاده می‌کنند یا به شعر است و از شاعران بزرگ یا جمله‌های حکیمانه که طی سالیان دراز رواج یافته و چون سکه‌های معتبر ضرب خورده و ناخودآگاه بر زبان مردم افتاده است. مردم از یک سو درصدد کاربرد درست و کلمه به کلمه آنچه شنیده‌اند بر نمی‌آیند و از دیگر سو برای آنان مفهوم نهایی مهم است و در نقل اشعار معروف و امثال موزون و منظوم آدابی و ترتیبی نمی‌جویند. از آن می‌کاهند یا برآن می‌افزایند و تغییر و تبدیل و جابجایی کلمات و مصراع‌ها را به نفع مقصود و منظور خود جایز می‌شمرند. ده‌ها مثل منظوم در امثال فارسی است که با اصل آن در دیوان شاعران تفاوت دارد. این تفاوت گاه اندک است که شاید بتوان آن را نتیجه سهو یا اختلاف قرائت یا نسخه دانست اما گاه این تغییر معنی دار و نتیجه تصرف عامدانه و به قصد است و نمی‌توان آن را تصادف دانست. در این مقاله بر اساس امثال موجود فارسی برآنیم تا این تغییرات و دلایل آن را جستجو کنیم. بدین ترتیب یک گام در تحقیقات مثل‌شناسی پیش نهاده‌ایم.

پیشینه و روش تحقیق

درباره امثال فارسی و مبانی نظری آن مقالات متعدد نوشته شده اما از این منظر خاص یعنی تغییر و تبدیل امثال منظوم بحثی نشده است. این مقاله با تکیه بر کتاب فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی (ذوالفقاری، ۱۳۸۹) براساس یکصد هزار مثل فارسی در مجموع تعداد ۱۱۶۹۱ مثل از هفتاد شاعر یافته که به طریق ارسال مثل یا مثل منظوم در دیوان این شاعران دیده شده است. از این میان یکصد مثل منظوم یافتیم که در آن تغییراتی نسبت به اصل شعر راه یافته بود. تحلیل و دسته‌بندی این یکصد مثل در پانزده گروه نوع و چگونگی تغییرات راه یافته در امثال منظوم را نشان می‌دهد. روش تحقیق کتابخانه‌ای و به شیوه‌ی تحلیل محتواست.

امثال منظوم

امثال منظوم بیت یا مصراعی با وزن عروضی است که صنعت تمثیل و ارسال مثل و به دلیل روانی، شهرت و درون مایه مؤثر آن در میان مردم رواج می‌یابد و مثل می‌شود. گاه گوینده آن‌ها معلوم است؛ مثل:

آب کز سر گذشت در جیحون چه بدستی چه نیزه‌ای چه هزار
(سعدی؛ کلیات: ۷۹۸)

آب ار چه همه زلال خیزد از خوردن پُرمال خیزد
(نظامی؛ لیلی و مجنون: ۴۷)
کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست
(مولوی؛ مثنوی ۱۸۳/۳)

گاه گوینده این مثل‌های منظوم شناخته شده نیست؛ مانند:
شود عاقبت بچّه گرگ، گرگ^۱
کوری نگر، عصاکش کور دگر شود
در خانه مور شبمی طوفان است

در برابر مثل‌های منظومی که از سوی شاعران ساخته می‌شود و البته محکم و استوار و دارای جنبه‌های بالای هنری و ادبی است، برخی مثل‌های منظوم عامیانه نیز هستند که زبان و بیان آن عامیانه است:

خداوند زن زشتم تو بردار خودم دانم خر لنگ و طلبکار
اگر داری زبان چاپلوسی همت جا درعزا هم در عروسی

و چنان که معلوم است گوینده این اشعار معلوم نیست و سازندگان آن فرهیختگانی از میان مردم هستند. در کتب بلاغی، اصطلاح ارسال مثل برای کاربرد مثل در شعر به کار رفته است. «یکی از جمله بلاغت آن است کی شاعر اندر بیت حکمتی گوید، آن به راه مثل بود.» (رادویانی، ۱۹۴۹: ۸۴) مؤلفان کتب بدیع چنین کاربردی را در شعر و نثر «ارسال المثل» خوانده‌اند. قداما و متأخران این آرایه را موجب آرایش و تقویت کلام و نیز نشانه قدرت گوینده دانسته‌اند: «گاه باشد که آوردن یک مثل در نظم و نثر یا خطابه و سخنرانی اثرش در پروراندن مقصود و جلب توجه خواننده و شنونده بیش از چندین بیت منظوم و چند صفحه مقاله و رساله باشد.» (همای، ۴۷)

برای نمونه؛ مثل: «کلاغ خواست راه رفتن کبک را بیاموزد، راه رفتن خود را هم فراموش کرد» در شعر چندین شاعر به طریق ارسال المثل به کار رفته است:

عاقبت از خامی خود سوخته رهروی کبک نیاموخته
کرد فراموش ره و رفتار خویش ماند غرامت زده در کار خویش
(جامی، تحفه‌الاحرار، ۴۳۱)

کلاغی تک کبک در گوش کرد تک خویشتن را فراموش کرد
(نظامی، شرف‌نامه، ۱۸۷)

مولانا (مثل مرغی که انجیر می‌خورد نوکش کج است) را این گونه در شعر خود گنجانیده است:

بر سماع راست هرکس چیر نیست طعمه هر مرغی انجیر نیست
(مولوی، مثنوی: ۲۷۶۳/۱)

عطار همین مثل را این گونه در شعر خود درج کرده است:

گر برادر همچو حاتم شیر خورد هر کجا مرغی است کی انجیر خورد

شاعران از مثل به طریق ارسال مثل به دو گونه در شعر خود استفاده می‌کنند:

گاه عین مثل رایج در شعر درج می‌شود؛ برای نمونه:

به صوت بلبل و قمری اگر نوشی می علاج کسی کمنمت «آخر الدوا الکی

(حافظ، دیوان، ۲۹۸)

۱- از این پس تمام نمونه امثال براساس بر کتاب فرهنگ بزرگ ضرب المثل‌های فارسی خواهد بود.

چو دید قهر توزین پس معالجت نکند
 چنین زنند مثل «آخر الدوا الکی»
 (کمال‌الدین اسماعیل، دیوان، ص ۵۱۴)
 زی تیر نظر کرد و پر خویش در آن دید
 گفتا ز که نالیم که «از ماست که برماست»
 (ناصرخسرو، دیوان، ص ۴۹۹)
 عیب جوانی نپذیرفته‌اند
 پیری و صد عیب «چنین گفته‌اند»
 (نظامی، مخزن‌الاسرار، ص ۳۲۷)

در برخی از مثل‌ها به مضمون ضرب‌المثل اشاره می‌شود نه عین آن؛ نظیر:

منتظر داد به دادی شود
 «آمده باد به بادی شود»
 (نظامی، مخزن‌الاسرار، ص ۵۲)

که مصراع دوم به مثل «باد آورده را باد می‌برد» اشاره دارد. در دو نوع اخیر مثل‌هایی از آن چه میان مردم رایج بوده در شعر درج شده است، اما چنان که گفتیم شعر برخی شاعران خود به دلیل شهرت و رواج در حکم مثلی درآمده است. این دسته نمی‌تواند ارسال‌المثل باشد و خود بیت یا مصراع در حکم مثل است؛ برای نمونه:

چون که با کودک سر و کارت فتاد
 پس زبان کودکی باید گشاد
 (مولوی، دوازده هزار مثل، ص ۳۹۹)
 گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع
 سخت می‌گردد جهان بر مردمان سخت‌کوش
 (حافظ، دیوان، ص ۱۹۳)
 جفا پیشگان را بده سر به باد
 ستم بر ستم پیشه عدل است و داد
 (سعدی، بوستان، ص ۸۰)
 بی‌وفا حالا که من افتاده‌ام از پا چرا
 آمدی جانم به قربانم ولی حالا چرا
 (شهریار، دیوان، ص ۱۸۴)

چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید (سهراب سپهری، هشت کتاب، ص ۲۱۹)

همسین همایی پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

تغییر شکل ضرب‌المثل‌ها

یکی از ویژگی‌های ادبیات عامه تعدد روایات است، تعدد روایات را در افسانه، ترانه، مثل، چیستان، لالایی هم می‌توان دید. مثل‌ها هم که بخش مهمی از ادبیات عامه را تشکیل می‌دهند، این ویژگی را در خود دارند. یکی از ویژگی‌های مثل‌ها تغییر شکل آن‌هاست، خلاف مثل‌های عربی که تغییر در آن‌ها را جایز نمی‌دانند که «الامثال لا تُغیَّر» (قطامش، ۱۴۰۸: ۲۰۱) این موضوع یکی از تفاوت‌های مثل فارسی با عربی است.

تغییر در امثال منظوم بسیار کمتر از امثال غیر منظوم است.

خدا نجار نیست، اما در (لت) و تخته را خوب به هم می‌اندازد.

خدا تخته تراش نیست، به هم انداز

اگر خدا نجار نیست در و تخته را خوب به هم می‌اندازد.

خدا نجار نیست اما در و تخته را خوب با هم جفت و جور می‌کند.

خدا نجار نیست ولی تخته به تخته می‌زند.

خدا نجار نیست ولی لنگه‌ی در به لت‌انداز خوبی است.

خدا نجار نیست ولی خوب تخته‌پاره‌ها را با هم جور می‌کند.

خدا نجار نیست اما تخته را به تخته می‌اندازد.

علت این تعدد و گوناگونی روایات، تعدد روایان است. اگر روایان فرهنگ عامه مردم باشند، هرکس با توجه به ذوق و علاقه، نیازها شرایط زمانی و مکانی، اقلیم، فرهنگ، شرایط خاص و بسیاری عوامل دیگر مثل‌ها را به نفع خود مصادره به مطلوب می‌کند و به قیاس مثل اصلی، نمونه‌هایی دیگر را می‌سازد.

گاه تعدد روایات نتیجه تصحیف، تحریف و یا تبدیل و حتی به روز کردن مثل‌هاست؛ چنان‌که «گرگ بالان دیده» بر اثر مرور زمان به «گرگ باران دیده» بدل شده که برای مردم مشهورتر است.

آنچه در مورد تغییر شکل مثل‌ها گفتیم به مثل‌های غیرمنظوم مربوط می‌شود، مثل‌های منظوم و امثال شعری کمتر دچار تغییر می‌شوند. تغییرات تنها در حد تبدیل یک کلیدواژه به کلیدواژه‌ی هم‌معنی آن است. هرگونه تغییر باعث اختلال و به هم‌ریختگی وزن می‌شود.

مردم از میان جمله‌ها، سخنان بزرگان، اشعار و هر آنچه می‌شنوند، با معیار ذوق خود آنچه ساده و فراخور حال آنان است، انتخاب می‌کنند و گاه تغییری کوچک بدان می‌دهند و یا بدون تغییر در طول زمان‌ها به کار می‌برند و دهان به دهان می‌گردد و صیقل می‌خورد؛ بنابراین مثل‌ها حاصل و عصاره افکار و یادگار خردمندان جامعه و گزیده و نتیجه‌ی هزاران فکر و اندیشه است که این گونه در قالب مثل‌ها به ما رسیده است.

دلایل تغییر و تحریف

یکی از موارد رایج و شایع در کاربرد مردمی امثال، راه یافتن برخی تغییرات در بافت مثل به عمد یا غیرعمد است. تغییر شکل و کاربری مثل‌ها دلایلی دارد:

۱. تغییر به مقتضای مقصود و حال و محل

گاه مثل زنده به مقتضای حال و محل، کلمه‌ای را به نفع مقصود خود تغییر می‌دهد. مثل «از فتنه‌ی پیرزن بپرهیز» در اصل برگرفته و مصحف بیتی از لیلی و مجنون نظامی است:

از صحبت پادشاه بپرهیز / چون پنجه‌ی نرم و آتش تیز
(لیلی و مجنون: ۵۴)

یا مثل «بلائی محکم آمد خودپرستی» در اصل بیتی از خسرو و شیرین نظامی است:

بلائی محکم آمد سرپرستی (خسرو و شیرین: ۴۱۶) که خودپرستی به سرپرستی بدل شده است. این تغییر به تناسب موقعیت یا کاربرد خاص بوده است. همچنین مصرع معروف حافظ «عیب می‌گفته هنرش نیز بگو» (دیوان: ۲۲۷) به عبارت «عیب او جمله بگفتی هنرش نیز بگو» تبدیل شده است. شاید مردم برای می‌هنری قائل نبوده یا به لحاظ حرمت شرعی آن را به او بدل کرده‌اند. در این تبدیل، به وزن خللی راه نیافته است.

مردم این مصرع فردوسی «بنوش و بناز و بپوش و بخور» را به دو شکل متفاوت به کار می‌برند:

بنوش و بپوش و ببخش و بده. یا: بپوش و بپاش، بنوش و بخور. که این تغییر کوچک به مقتضای کلام و مقصود آنان انجام گرفته است. مثل «خدایی که دندان دهد نان دهد». نیز در اصل مصرعی معروف از بوستان سعدی است: همان کس که دندان دهد نان دهد. (بوستان: ۱۴۹) اگرچه مقصود سعدی از همان‌کس تلویحا خداوند است اما مردم این تلویح را تصریح کرده‌اند.

مثل «چو شست آمد شکست آمد به دیوار» در اصل بیتی از نظامی است:

چو شصت آمد نشست آمد پدیدار. (خسرو و شیرین: ۳۹) موضوع اصلی عمر است که چون به شصت برسد، در ارکان آدمی خلل و نشست پدیدار می‌شود اما مردم با همین موضوع آن را حسی‌تر کرده‌اند و نشست آمد پدیدار به شکست آمد به دیوار که هم وزن است بدل شده است.

مردم بیت «که حق زاهل باطل بیاید نهفت» از سعدی (بوستان: ۱۷۹) را به شکل «حق از بهر باطل نشاید نهفت» تبدیل کرده‌اند که مفهوم تغییر یافته است.

ضرب المثل «خدا گر ز حکمت ببندد دری / ز رحمت گشاید در دیگری» در اصل چنین بوده:

ای ار به حکمت ببندد دری / گشاید به فضل و کرم دیگری

(بوستان: ۸۷)

چو در لشکر دشمن افتد خلاف / چرا تیغ باید کشید از غلاف

در اصل: تو بگذار شمشیر خود در غلاف (سعدی؛ بوستان: ۷۶)

مردم «من» را در این شعر صائب به «شیطان» بدل کرده‌اند:

ز شیطان بیشتر، از نفسِ کافر کیش می‌ترسم.

در اصل: من از دشمن فزون از نفسِ کافر کیش می‌ترسم (صائب: ۳۰۷۱)

چو بیشه شود خالی از نره شیر / شغالان درآیند چُست و دلیر

در اصل:

چو بیشه تهی ماند از نره شیر / شغالان درآیند در وی دلیر

(ادیب‌الممالک)

ز بس که دیده‌ی من دیده‌است مردم بد / دگر ز مردمک دیده سوءظن دارم

مصراع اول در اصل: ز بس که مردمک دیده دید مردم بد. (عارف قزوینی؛ دیوان)

طاووس چمن نخفته بهتر

در اصل: طاووس جوان خفته بهتر. (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۲۶)

نان خشک گر دیر خوری، نیشکر شود.

در اصل: نان خشک دیر خوری گلشکر بُود. (سعدی؛ کلیات: ۱۱۱)

مناسه تن کلردیم کار خویش را / ای به قربانت بجنبان ریش را

دیگران (هریکی / ما همه) کردند کار خویش را / نوبت تو شد بجنبان ریش را

در اصل:

وقت آن شد ای شه نیکو سیر / کز گرم ریشی بجنبانی به خیر

(مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۱۶)

نگفته ندارد کسی با تو کار / ولیکن چو گفستی دلپیش بیار

(سعدی؛ کلیات: ۸۲)

مصراع اول در اصل: ندارد کسی با تو ناگفته کار

همه دردی رسد آخر به درمان. (باباطاهر)

در اصل: همه دردی به دوران یافت درمان

نگفته ندارد کسی با تو کار / ولیکن چو گفستی دلپیش بیار

(سعدی؛ کلیات: ۸۲)

نعمت روی زمین قسمت پُرویان است / خون دل می‌خورد هرکس که حیایی دارد

در اصل:

نعمت روی زمین قسمت بی‌شرمان است / جگر خویش خورد هرکه حجایی دارد

(صائب: ۱۶۰۵)

آنان که افتخار به اجداد می‌کنند / چون سگ به استخوان دل خود شاد می‌کنند

در اصل:

این ناکسان که فخر به اجداد می‌کنند
از رو به پشت‌نامه دلی شاد می‌کنند
(صائب: ۲۰۳۳)

۲. تغییر براساس ذوق کاربران و برای طنز

برخی تغییرات حاصل دخالت ذوق کاربران و برای طنز است. مردم بیت معروف وحشی بافقی:
این استر چموش لگدزن از آن من
آن گربه‌ی مصاحب بابا از آن تو
(دیوان: ۲۳۵)

را به شکل زیر به کار می‌برند:

آن گربه‌ی معومعو کن زیبا از آن تو
این قاطر چموش لگدزن از آن من

۳. تغییر کلمه برای ساده کردن

گاه برای ساده‌سازی و مفهوم کردن کلمه‌ای غیررایج یا دشوار تغییر انجام می‌شود؛ مثل «بخشش، کُند کند دندان تیز». که در اصل: «که احسان کند کُند دندان تیز» (سعدی؛ بوستان: ۷۳) بوده یا سبلت که در مثل زیر به ریش تبدیل شده است:

هر آن شمعی که ایزد برفروزد
کسی کش پف کند ریشش بسوزد
در اصل:

هر آن شمعی که ایزد برفروزد
کسی کش پف کند سبلت بسوزد
(اسرارالتوحید: ۱۰۴)

گاه این تغییر در حد جابجایی ضمیر است:

همه حمال عیب خویشتیم
طعنه بر عیب دیگران چه زنیتم

در اصل:

هر که حمال عیب خویشتید
طعنه بر عیب دیگران مزنیید
(سعدی؛ گلستان: ۱۴۸)

هر که را از بهرکاری ساختند
مهر او را در دلش انداختند

در اصل:

هر کسی را بهرکاری ساختند
میل آن را در دلش انداختند
(مولوی؛ مثنوی: ۱۶۱۸/۳)

۴. جابجایی دو عبارت یا کلمه

گاه تغییر نتیجه جابجایی دو عبارت یا کلمه و مصراع یا تغییر یک کلمه است:
برآید به نرمی ز سوراخ مار.

در اصل: به نرمی در آید ز سوراخ مار (فردوسی: ۳۸۶)

بَرَد کشتی آن‌جا که خواهد خدا
اگر جامه بر تن دَرَد ناخدا

در اصل:

قضا کشتی آن‌جا که خواهد برد
وگر ناخدا جامه بر تن درد
(سعدی؛ بوستان: بیت ۲۶۴۲)

بود مرگ خران را سگ عروسی

در اصل: که مرگ خر بود سگ را عروسی (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۶۸)

به سی سال گردد نهالی درخت به بادش درآرد یکی باد سخت

در اصل:

نهالی به سی سال گردد درخت ز بیخش برآرد یکی باد سخت

(سعدی؛ بوستان: ۱۹۴)

بیچاره آن کسی که گرفتار عقل شد خوشبخت آن که کره خر آمد الاغ رفت

در اصل:

بیچاره آدمی که گرفتار عقل شد خوش آن کسی که کره خر آمد الاغ رفت

(ادیب‌الممالک فراهانی)

خال مهرویان سیاه و دانه‌ی فلفل سیاه هردو جان‌سوز است اما این کجا و آن کجا

در اصل: دانه‌ی فلفل سیاه و خال مهرویان سیاه. (حیدر طهماسبی کاشی)

فریدون رشید از دست ما رفت بیا از نو فریدونی بسازیم

در اصل:

فریدون عزیزم رفتی از دست بوره کز نو فریدونی بسازیم

(باباطاهر)

چون شدی پای‌بند اهل و عیال دگر آسودگی میند خیال

در اصل:

ای گرفتار پای‌بند اهل و عیال دیگر آسودگی میند خیال

(سعدی؛ گلستان: ۱۰۰)

درد افزون گشت و حاجت ناروا.

در اصل: گشت رنج افزون و حاجت ناروا. (مولوی؛ مثنوی: ۵۱/۱)

دزدی بوسه عجب دزدی پر منفعتی است چون به‌جایش بنهی [بگذارند] دوچندان گردد

در اصل: که اگر باز ستانند دوچندان گردد (صائب: ۸۲۸)

سنگ در کفش و کیک در شلوار

در اصل:

ریگ در کفش و کیک در شلوار بهتر است از رفیق ناهنجار

(سنایی؛ دیوان: ۱۹۷)

زبان یار من ترکی و من ترکی نمی‌دانم خوش بودی اگر بودی زبانش در دهان من

(امیرخسرو دهلوی؛ دیوان)

مصراع اول در اصل: زبان اوست ترکی گوی و من ترکی نمی‌دانم.

سنگ را بسته و سگ را گشاده‌اند.

در اصل: سگ را گشاده و سنگ را بسته (سعدی؛ گلستان: ۱۳۰)

بد همسایه را همسایه داند مزاج طفل بدخو دایه داند

در اصل:

سرشت طفل بد را دایه داند بد همسایه را همسایه داند

(نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۶۴)

گفتم که به پیری رسم و توبه کنم
 صد تازه جوان مرد و یکی پیر نشد
 در اصل: گفت هم ناگفته می‌دانی و هم ننوشته می‌خوانی.
 در اصل: هم نادیده می‌بینی و هم ننوشته می‌خوانی. (حافظ: ۳۳۶)

که به پیری برسم توبه کنم
 بسیار جوان مُرد و یکی پیر نشد
 (باباافضل کاشانی)
 نعمتی نیست به ز آزادی
 کس نگوید که سرو بی‌ثمر است
 در اصل:

میوه‌ای نیست به ز آزادی
 نتوان گفت سرو بی‌ثمر است
 (صائب: ۱۰۷۹)

یا مکن با پیلانان دوستی
 یا بنا (طلب) کن خانه‌ای در خورد پیل (فیل)
 مصراع اوّل در اصل: دوستی با پیلانان یا مکن (سعدی؛ گلستان: ۱۸)
 نه همی کم شود از آب مژه تف جگر. (قطران، رودکی)
 در اصل: نه همی کم شود از تف جگر آب مژه.
 نیابد مغز هر کو پوست نشکست.

در اصل: بیاید مغز هر کاو پوست بشکست. (شیخ محمود شبستری: ۹۱)

هر بنای نو که آبادان کنند
 که باید اوّل کهنه را ویران کنند
 در اصل:

هر بنای کهنه که آبادان کنند
 نه که اوّل کهنه را ویران کنند

(مولوی؛ مثنوی: ۲۳۵۰/۴)

هر دو عالم دشمن ما باد و ما را دوست بس. (اوحدی مراغه‌ای)

در اصل: هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس.

هر کس را فرزند به جمال نماید و عقل به کمال.

در اصل: همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال. (گلستان: ۱۷۵)

هر کسی بند کار خود باشد.

در اصل: هر که در بند کار خود باشد. (نظامی؛ هفت پیکر: ۳۹)

هر کسی را اصطلاحی داده‌اند.

در اصل:

هر کسی را سیرتی بنهاده‌ایم
 هر کسی را اصطلاحی داده‌ایم

(مولوی؛ مثنوی: ۳۴۲/۱)

هر کسی گویند دارد نوبتی در آسیا
 آسیابان نوبت ما را فراموش کرده‌است

مصراع دوم در اصل: آسمان چون نوبت ما را فراموش کرده‌است؟ (صائب: ۵۷۱)

آن کس که راه دارد و بی‌راه می‌رود
 بگذار تا بیفتد و ببند سزای خویش

در اصل: چندین چراغ دارد و بی‌راهه می‌رود. (سعدی؛ کلیات: ۷۹۷)

با بدان کم نشین که همسر بد
 گرچه پاکی تو را پلید کند

در اصل:

منشین با بدان که صحبت بد / گرچه پاکی تو را پلید کند
(سنایی؛ دیوان: ۱۰۶۵)

تو چه دانی قلم صنع به نامت چه نوشت.
در اصل: که آگه‌ست که تقدیر بر سرش چه نوشت. (حافظ: ۵۵)
به احسان شود کند دندان تیز.
در اصل: که احسان کند کند دندان تیز (سعدی؛ بوستان: ۷۳)

آب گوید تشنه‌ی بی‌تاب کو / تشنه می‌گوید که یا رب آب کو

در اصل:

آب هم نالد که کو آن آب خوار / تشنه می‌نالد که کو آب گوار
(مولوی؛ مثنوی: ۲۵۱/۲)

لطف یزدانست صبر و اجتناب / خوی شیطان است تعجیل و شتاب
(مولوی؛ مثنوی: ۲۵۷/۵)

در اصل: مکر شیطان است تعجیل و شتاب.
یکی گر رود دیگر آید به جاش.

در اصل: یکی کم شود دیگر آید به جای. (فردوسی: ۶۹/۲)

غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای / در بر شیران نر، خون‌خواره‌ای

در اصل:

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟ / در کف شیر نری خون‌خواره‌ای
(مولوی؛ مثنوی: ۵۷۷/۶)

ریسمان بر پا چه حاجت مرغ دست آموز را. (سعدی؛ کلیات: ۳۴۴)

در اصل: ریسمان در پای حاجت نیست دست آموز را.

فلک تا کی نهی داغ جفای آن پری بر من / ز آهن نیستم جان دارم آخر آدمی زادم

مصرع اول در اصل: نهی چند ای فلک بار فراق آن پری بر من. (محتشم کاشانی؛ دیوان)

مخند ای نوجوان اکنون تو بر موی سفید من / که این برف پریشانی سر هر بام می‌بارد

در اصل:

مخند ای نوجوان زنه‌ار بر موی سفید ما / که این برف پریشان سیر بر هر بام می‌بارد
(صائب: ۱۴۱۳)

مرد بی‌توشه چون فتاد از کار / بر میان بند او چه زر چه خرف

در اصل:

مرد بی‌توشه کاو فتاد از پای / بر کمر بند او چه زر چه خرف
(سعدی؛ گلستان: ۱۱۵)

با همه زیرکی به دام افتاد / مرغ زیرک که می‌رمید از دام

در اصل: مرغ وحشی که می‌رمید از قید. (سعدی؛ کلیات: ۴۰۸)

۵. تغییر کلمه با تفاوت معنی

گاه تغییر کلمه تفاوت ایجاد می‌کند:

تار و پود این جهان یک‌سر به هم پیوسته است / می‌خورد بر هم جهانی چون که یک دل بشکند
(صائب: ۱۲۶۱)

در اصل:

تار و پود این دریا یک‌سر به هم پیوسته است / می‌زند بر هم جهان را هر که یک دل بشکند
پسر کو ندارد نشان از پدر / تو بیگانه خوانش مخوانش پسر

در اصل:

گر ار بفکنند فرو نام پدر / تو بیگانه خوانش مخوانش پسر
(فردوسی، پادشاهی کی کاووس: ۱۱)

خرمگس انگبین چه داند خورد.

در اصل:

هر مگس انگبین چه داند کرد؟ / جز مگس انگبین تواند خورد؟
(اوحدی)

دو دل یک شود بشکند کوه را

مصرع اول در اصل: دو درزی ز دل بشکند کوه را. (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۴۵)

هر آن چه حاکم عادل کند همان داد است.

در اصل: هر چه حاکم عادل کند نه بیداد است. (سعدی؛ کلیات: ۶۳۳)

۶. کاربرد عامیانه

گاه شعری بدون در نظر گرفتن وزن با همان کاربرد عامیانه استفاده و ضبط شده است:

برایت می‌نویسم نامه‌ای از بس که خون گریم / تو گویی کاغذ مکتوب من رنگ حنا دارد
(کلیم کاشانی)

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

نویسم نامه از بس که خون گریم از هجرت / تو گویی کاغذ مکتوب من رنگ حنا دارد

زن، زن باشد اگر چه شیر است. / زن باشد زن اگر چه شیر است.
در اصل: زن باشد زن اگر چه شیر است. (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۱۸۴)

این‌همه افسانه‌ها آورده‌اند / تا شما گیرید از آن سرمشق و پند

در اصل:

کودکان افسانه‌ها می‌آورند / درج در افسانه‌شان صدگونه پند
(مولوی؛ مثنوی: ۲۶۰۲/۳)

۷. تغییر عبارت منظوم به عبارت مثنوی

گاه شکل منظوم به کلی تغییر یافته و به یک عبارت مثنوی تبدیل می‌شود یا مثل بخشی از یک شعر یا اشاره و

تلمیح به آن است؛ مثلاً «خروسی که بی‌وقت بانگ دهد از پشت باید سر برید.» در اصل شعری از نظامی است:

خروسی که بیگه نوا بر کشید / سرش را پگه باز باید برید

(نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۷۹)

یا مثل «از پهلوی شیر چربی نخیزد» در اصل: «که چربی نخیزد ز پهلوی شیر» (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۹۴) بوده که بیت با جابجایی کلمات به یک عبارت منثور تبدیل شده است.
بارکش غول بیابان شود.
در اصل:

گر بگریزی ز خراباتِ شاه بارکش غول بیابان شوی
(مولوی؛ دیوان‌شمس)

روی زیبا را حاجت مشاطه نیست.

در اصل: حاجت مشاطه نیست روی دلارام را. (سعدی؛ کلیات: ۹)
سخت‌گیر، سخت‌میر است.

در اصل: همه سخت‌گیری بود سخت‌میر. (نظامی؛ شرف‌نامه: ۴۸۶)
خنک جانی که عیب خویش دید.

در اصل: ای خنک جانی که عیب خویش دید. (مولوی؛ مثنوی: ۳۰۳۴/۲)
گفت در سر عقل می‌باید نی کلاه.

در اصل: گفت در سر عقل باید بی کلاهی عار نیست. (پروین‌اعتصامی)
نباید تپانچه‌زدن با درفش.

در اصل: تپانچه نشاید زدن با درفش. (نظامی؛ شرف‌نامه: ۳۸۸)
هر آنچه کرد آشنا کرد.

در اصل: هر چه کرد آن آشنا کرد. (حافظ)
با آشنا سخن آشنا بگو.

در اصل: با یار آشنا سخن آشنا بگو. (حافظ: ۲۸۷)
یار کهن را از دست مده.

در اصل: یار کهن را به هیچ رو مده از دست. (ابن‌یمین؛ دیوان: ۳۶۳)
یک مرهم و صد زخم.

در اصل:

بیش از گُل است خارش گلزار زندگانی یک مرهم است و صد زخم کی می‌شود تلافی؟

(کلیم کاشانی؛ دیوان: ۳۲۰)

www.anjomanfarsi.ir

سوراخ دعا را گم کرده.

در اصل:

گفت شخصی خوب ورد آورده‌ای لیک سوراخ دعا گم کرده‌ای

(مولوی؛ مثنوی: ۴۰۹/۲)

در بهار خانه دلگیر است.

در اصل: که باشد در بهاران خانه دلگیر. (ویس و رامین: ۳۵۲)
دست پاک از انگبین نیالاید.

در اصل:

زانکه چون دست پاک باشد همی از انگبین نیالاید

(ناصرخسرو؛ دیوان: ۲۲۴)

دل آزرده را سخن سخت است.

در اصل: دل آزرده را سخت باشد سخن. (سعدی؛ بوستان: ۱۲۰)
دوستی را عتاب تباه کند.

در اصل: دوستی را یارا کند عتاب تباه. (مسعود سعد سلمان؛ دیوان)
زور از گاو است و ناله از گردون.

در اصل: رنج بار بر گاوست و آید ناله از گردون. (سنایی؛ دیوان: ۵۳۷)
زلزله گیرد غم ویرانی نیست.

در اصل: گر جهان زلزله گیرد غم ویرانی نیست. (سعدی؛ کلیات: ۶۳۴)

۸ آمیختن دو مصراع

گاه مثل ساخت مردم آمیزه‌ای از دو مصراع و با شکلی متفاوت است:

پرهیز از آن عسل که با زهر آمیخت بگریز از آن مگس که بر مار نشست

در اصل: پرهیز از آن گلی که با خار نشست. (دیوان شمس: رباعیات)

پر خوری ژنده پیل باشی تو کم خوری جبریل باشی تو

در اصل: چون خوری بیش، پیل باشی تو. (سنایی؛ حدیقه: ۳۹۰)

گرم‌داران عالم را گرم نیست گرم‌داران عالم را گرم نیست

در اصل:

گریمان را به دست اندر دم نیست خداوندان نعمت را گرم نیست

(سعدی؛ گلستان: ۱۶۳)

دانشگاه هرمزگان

انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

در اصل:

جان تن هست و جان دین هر دو زنده این از هوا و آن از هو

(سنایی؛ حدیقه: ۳۷۷)

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

۹. مصراع‌سازی بر بیتی مشهور

گاه با توجه به مصراع دوم یا اول یک شعر معروف، مردم مصراع دیگری برای آن می‌سازند:
به هر جا می‌روم دل و آنمی‌شه اجل سنگ است و آدم مثل شیشه

در اصل مصراع دوم شعر معروفی از باباطاهر است. (باباطاهر؛ دیوان)

رفیقان قدر یکدیگر بدانید خدا کی می‌دهد عمر دوباره

مصراع دوم در اصل: که تا در وادی هجران نمانید. (حافظ: ۶۹۵)

کلنگ از آسمان افتاد و نشکست وگر نه من کجا و بی‌وفایی

مصراع اول در اصل: کمال هم‌نشین در من اثر کرد. (سعدی؛ گلستان: ۵۱)

نتیجه‌گیری

امثال منظوم بیت یا مصراعی با وزن عروضی است که صنعت تمثیل و ارسال‌مثل و به دلیل روانی، شهرت و درون‌مایه مؤثر آن در میان مردم رواج می‌یابد و مثل می‌شود. گاه گوینده آن‌ها معلوم است و گاه گوینده این مثل‌های منظوم شناخته شده نیست. در دو نوع اخیر مثل‌هایی از آن چه میان مردم رایج بوده در شعر درج شده است، اما چنان

که گفتیم شعر برخی شاعران خود به دلیل شهرت و رواج در حکم مثلی درآمده است. این دسته نمی‌تواند ارسال المثل باشد و خود بیت یا مصرع در حکم مثل است.

یکی از ویژگی‌های ادبیات عامه تعدد روایات است. مثل‌ها هم که بخش مهمی از ادبیات عامه را تشکیل می‌دهند، این ویژگی را در خود دارند. تغییر در امثال منظوم بسیار کمتر از امثال غیر منظوم است. تغییرات تنها در حد تبدیل یک کلیدواژه به کلیدواژه‌ی هم‌معنی آن است. هرگونه تغییر باعث اختلال و به هم‌ریختگی وزن می‌شود. مردم از میان جمله‌ها، سخنان بزرگان، اشعار و هر آنچه می‌شنوند، با معیار ذوق خود آنچه ساده و فراخور حال آنان است، انتخاب می‌کنند و گاه تغییری کوچک بدان می‌دهند و یا بدون تغییر در طول زمان‌ها به کار می‌برند و دهان به دهان می‌گردد و صیقل می‌خورد.

دلایل تغییر و تحریف و راه یافتن برخی تغییرات در بافت مثل به عمد یا غیر عمد متعدد است: گاه مثل زنده به مقتضای حال و محل، کلمه‌ای را به نفع مقصود خود تغییر می‌دهد. بر اثر ساده و مفهوم کردن کلمه‌ای تغییر انجام می‌شود. گاه شکل منظوم به کلی تغییر یافته و به یک عبارت تبدیل می‌شود. برخی تغییرات حاصل دخالت ذوق کاربران و برای طنز است. گاه با حذف یک کلمه سعی بر کوتاه کردن مثل است. حذف گاه به تلخیص عبارت بلند می‌انجامد. گاه تغییر نتیجه جابجایی دو عبارت یا کلمه و مصراع یا تغییر یک کلمه است. گاه تغییر کلمه تفاوت ایجاد می‌کند. گاه شعری بدون در نظر گرفتن وزن با همان شکل کاربرد عامیانه استفاده و ضبط شده است. گاه مثل ساخت مردم آمیزه‌ای از دو مصراع و با شکلی متفاوت است. گاه مثل بخشی از یک شعر یا اشاره و تلمیح به آن است. گاه با توجه به مصرع دوم یا اول یک شعر معروف، مردم مصراع دیگری برای آن می‌سازند.

اغلب تحریف‌ها از شاعران بزرگ و در صدر آنان سعدی، نظامی، حافظ، صائب و مولوی است. دلیل آن هم وجود بیشترین شعر از این شاعران در زبان مردم است. (ذوالفقاری ۱۳۹۱:)

دانشگاه هرمزگان

فهرست منابع سخن‌علی زبان ادبیات فارسی

- ۱- حافظ، شمس‌الدین، دیوان، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، زوار، ۱۳۸۰
- ۲- جامی، عبدالرحمان، هفت اورنگ، به تصحیح مرتضی مدرس چهاردهی، تهران، کتابفروشی سعدی، ۱۳۶۱.
- ۳- ذوالفقاری، حسن، «بررسی ساختار ارسال مثل»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال ۱۵، شماره ۱۵، بهار ۱۳۸۶، ص ۳۱-۵۲
- ۴- ذوالفقاری، حسن، «تغییر شکل و تعدد روایات در ضرب‌المثل‌های فارسی»، نجوای فرهنگ، سال دوم، شماره هفتم، بهار ۱۳۸۷، ص ۳-۲۱
- ۵- ذوالفقاری، حسن، بازتاب ضرب‌المثل‌ها در شعر شاعران، گوهر گویا، ۱۳۹۱
- ۶- ذوالفقاری، حسن، فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی، تهران، معین، ۱۳۸۸.
- ۷- رادویانی، محمد بن عمر، ترجمان البلاغه، به اهتمام احمد آتش، استانبول، چاپخانه ابراهیم،
- ۸- سعدی، مصلح‌الدین، بوستان سعدی، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۱
- ۹- سعدی، مصلح‌الدین، گلستان سعدی، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۱
- ۱۰- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، دیوان سنایی غزنوی، با مقدمه، حواشی، و فهرست به سعی و اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، تهران، سنایی، ۱۳۶۲.
- ۱۱- صائب تبریزی، کلیات صائب تبریزی با مقدمه امیری فیروزکوهی، تهران، انجمن آثار ملی ایران، ۱۳۴۵
- ۱۲- قطامش، عبدالحمید، «الامثال العربیه»، دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۸
- ۱۳- محمدبن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- ۱۴- مولوی، جلال‌الدین، مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد نیکلسون، تهران، مولی، ۱۳۶۹
- ۱۵- ناصر خسرو قبادیانی، دیوان، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳.

www.anjomanfarsi.ir

- ۱۶- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف، *مخزن الاسرار*، تصحیح و حواشی از حسن وحیدی دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۶.
- ۱۷- نظامی گنجوی، *خمسه*، به تصحیح وحید دستگردی، چاپ علمی، ۱۳۳۴.
- ۱۸- همایی، جلال‌الدین، *معانی و بیان*، به کوشش ماهدخت بانوهمایی، تهران، نشر هما، ۱۳۷۴.
- ۱۹- وطواط، رشیدالدین، *حدایق السحر فی دقایق الشعر*، به تصحیح عباس اقبال، تهران، طهوری، ۱۳۶۲.



دانشگاه هرمزگان



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir